



www.amazon.com

انقلاب بعدی مردم ایران کدام است؟

دکتر افی (افتخار) میری

مرداد ۱۴۰۴

پیشگفتار

افتخار افی (میری) روانشناس

خوشحالم که بالاخره این کتاب به دست شما رسید و مشغول خواندن آن هستم.

در تمام این سال ها که از شما و ایران دور بوده ام، از خود پرسیده ام که تحت شرایط و اوضاع و احوال زمانه موجود، در افکار مردم و وطنم چه می گذرد و حالا این سوال بزرگ برایم به وجود آمده که اکنون که مردم عزیزمان به نوعی پشت به دین اسلام کرده و از اعمال سطحی آن ناراضی و دلسرد شده اند، چه نیرو و گرایش فکری را جایگزین آن خواهند کرد.

حقیقت این است که دینی را که ایرانیان در ۱۴۰۰ سال پیش، با زور و خونریزی از اعراب پذیرفتند و در ازای آن، دین معنوی زرتشتی خود را از دست دادند، جز خرافات و بی ارادگی، تسلیم، و تعارضات روانی بین زن و مرد، چیز دیگری را از نسلی به نسل دیگر ترویج نکرد. حالا ایرانیان در طی ۴۷ سال حکومت اسلامی آخوندی که نماد بی دینی، بی سواد، دروغ، تزویر، ریا، دزدی، سرکوبگری و ایجاد ترس از خدا بوده است، از شر اعتقاد به این اسلام خلاص شده و نفس راحتی را از طریق انقلاب دوم که در این کتاب آورده شده است خواهند کشید و این خود، موفقیت بزرگی است. از این زاویه، حتی می توان گفت که به خاطر این روشنگری ناخواسته آن ها، ما به نوعی مدیون آخوندها و کشورهای بیگانه که عامل انقلاب اول ما بودند هستیم. ما می توانیم نسل اول ایرانیان را که از خمینی به خاطر عمامه اش - مظهر اسلام - حمایت کردند ببخشیم، با این توجیه که اشتباهات و دهن بینی و بی ارادگی آن ها، تماماً از مظاهر اسلام و همان تربیت اسلامی ایرانی ریشه گرفته است. (ایران: چگونه یک فرهنگ مشکلات روانی را رشد میدهد، مشکلات روانی که در حال تغییر هستند، افی میری، ۲۰۱۶)

سوال مهم دیگری که نیاز به پاسخ دارد این است که این گذر از انقلاب اول و تشخیص اشتباه در اعتقادات مذهبی و روی آوردن به تمرینات خودآگاهی و خود شناسی در مسیر ساختن خود و ایران عزیز - یعنی انقلاب دوم - ارزش از دست دادن ثروت ملی و فرهنگی، جنگ اعصاب، و از دست دادن خون جوانان مبارز بی شمار را دارد؟ کدام کفه این ترازو سنگین تر است؟ با توجه به اینکه تهاجم رژیم اسلامی، خارج از اراده و کنترل عده زیادی از مردم ایران بوده است، ما می توانیم به دستاورد آن، یعنی توفیق اجباری رهایی از خرافات و پیامدهای روانی و عاطفی آن فکر کنیم و اینگونه خود را آرام تر کنیم و امیدوار باشیم که ایرانیان با توسل به نیروی درونی انسانی قوی خود که هنگام تولد از خالق هستی بطور مساوی هدیه گرفته اند، دوباره "خود" و ایران خود را از نو بسازند. احتمالاً شما هم با این نظر موافقید. یعنی با یک انقلاب فکری - انقلاب دوم - از قهقرای تعلیمات اسلامی به پیشرفت فکری و سلامت روانی، از تعارض اعتقادی به توافق بشری، از جنگ به صلح، از عصبانیت و خصومت به خوشحالی و عشق و دوستی، از ناامیدی به امید، از دودلی و دهن بینی به خودشناسی، از سطح به درون و شناخت قدرت های بی شمار درونی، از تحمیل به انتخاب، و از دین به عرفان برسیم.

امید است که مردم ایران به خود آمده و با اتکا به قدرت های درونی و هوش سرشار خود دریابند که فقط خود سازنده خود و آینده مملکت خود هستند. ایران به دست ایرانی می تواند اداره شود و نه به دست یک مشت بی سواد خود خواهی که

در هنگام لزوم دفاع از وطن، در سوراخ‌ها مثل موش پنهان می‌شوند، و نه یک مشت گول خورده به اسم گروه کمونیستی اسلامی با تلاش جنگ سرد روسیه و نه شرکت‌های پول پرست آمریکایی.

ایرانیان خارج از کشور، به رهبری رضا پهلوی عزیز که همیشه عاشق ایران و شریک فکری و عاطفی هم وطنان عزیز خود بوده‌اند می‌توانند بهترین منبع کمک برای گذر از انقلاب اول به انقلاب پر افتخار دوم شده و دوباره ایران را در دنیا سربلند سازند.

انقلاب بعدی مردم ایران کدام است؟

حال که آن‌ها پشت به اسلام کرده‌اند.

مردم ایران با دو انقلاب روبرو بوده‌اند. انقلاب اول، گذر اسلام از فعالیت‌های مذهبی روزمره و تبدیل آن به حکومت دین سالار و ستم‌پیشه جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ بود. اسلامی که به عنوان ابزاری برای ایجاد ترس از خدا و مجازات‌های او در صورت عدم پیروی از اعمالی که رهبران اسلامی تعیین و تحمیل می‌کنند، طراحی شده بود. یک حکومت سیاسی با "رهبر معظمی" که تمام جنبه‌های زندگی و فعالیت‌های مردم ایران را رصد و محدود می‌کند، با این ایدئولوژی که اسلام آن‌ها، باید در تمام دنیا گسترش پیدا کند چرا که سردمداران آن معتقدند که این دین، آخرین و در نتیجه بهترین و کامل‌ترین دین‌ها است.

انقلاب دوم، که هنوز در مرحله گذار است، آگاهی و بیداری فکری، روانی، و عاطفی در اکثریت مردم ایران است که به جهل خود در پیروی از اسلام آن‌ها پی برده‌اند، اسلامی به شیوه آخوندی که در طول ۱۴۰۰ سال گسترش داده شده و چیزی جز ویرانی نداشته است. حال فکر مردم ایران باز شده است و منبع اصلی کمک به این روشنفکری، خود همان حکومت است که اسلام را دین زور و اجبار، تجاوز، تبعیض و شکنجه معرفی کرد، جایی که رهبران و سردمدارانش خود کماکان نمونه بارزی از بی‌صدافتی و بی‌کفایتی هستند و این در بسیاری از جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی نمایان است. مردم ایران دیگر پیام‌های عامیانه مذهبی را باور ندارند و خود شروع به تفکر و اکتشاف کرده‌اند. آن‌ها یادگرفته‌اند که به چنین حکومت فریبکاری "نه" بگویند، چرا که اسلام آن‌ها در عمل هرگز پیامی از عشق، محبت، و دوستی در بر نداشته است. مردم به کشورهای غربی حيله گر و فریبکاری که در جهت منافع طمعکارانه خود، انقلاب اول را در ایران پایه‌گذاری کردند نیز نه می‌گویند. ایرانیانی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند، غالباً در توان خود بسیار فعال، سازنده و مثمر‌ثمر بوده‌اند، که نمونه بارز آن رضا پهلوی، شاهزاده ایران، و طرفدارانش هستند.

فرایندهای دو انقلاب در کتاب من که در سال ۲۰۱۶ به چاپ رسید (ایران: چگونه یک فرهنگ مشکلات روانی را رشد می‌دهد – اگرچه این مشکلات در حال تغییر هستند)^۱ شرح داده شده است. در این کتاب، به نقش اسلام در توسعه افکار تحریف‌شده و مشکلات روانی در مردان و زنان که به واسطه عقاید و احکام اسلامی با آن‌ها به گونه‌ای متفاوت رفتار می‌شد، پرداخته شده است.

در خصوص انقلاب اول برای تأسیس حکومت اسلامی در سال ۱۳۵۷ که پیش‌تر به آن اشاره شد، شاه ایران به این دلیل از قدرت برکنار شد که سعی داشت نفت را به قیمت بالاتر که در عین حال منصفانه نیز بود به فروش برساند تا به مردمش، که مالکان واقعی نفت ایران بودند، کمک کند. او همچنین در حال توسعه ایران و تبدیل آن به کشوری مستقل از سلطه بیگانگان بود. بریتانیا سال‌ها وقت صرف مطالعه روانشناسی مردم ایران در خصوص ویژگی‌های ترس از خدا کرده بود تا دریابد

¹ Iran, How a Culture Develops Pathology: The Pathology in Transition

که این ترس ریشه در تاریخ فرهنگ اسلامی ایران دارد. آمریکا معمولاً خود زمان زیادی را به این شکل صرف تحقیق در مورد موضوعی نمی‌کند. در عوض، راه ساده تری را انتخاب کرده و نتایج تحقیقات دیگران را با پول می‌خرد، همان کاری که برای پایه ریزی این انقلاب انجام داد. کارتر در زمان ریاست جمهوری خود به همراه بایدن در گروه پشتیبانش در آن زمان، از این یافته‌ها در خصوص نظام اعتقادات مذهبی مردم ایران به نفع خود استفاده کرد، اعتقاداتی که بر پایه ترس از خدا و مجازات‌های او بود و باور اینکه اگر از اعمال اسلامی خرافه‌گرایانه‌ای که آخوندهای معمم ارائه می‌دادند پیروی نکنند خدا آن‌ها را به جهنم می‌فرستد. کارتر، که مخفیانه توسط شرکت‌های نفتی آمریکا هدایت می‌شد، برنامه‌ای ترتیب داد تا با تعریف و تمجید از اسلام و بدگویی علیه شاه، ایدئولوژی اسلامی را در ایران گسترش دهد. هزینه سخنرانی‌هایی که در دانشگاه تهران و کلیه مراکز مذهبی و اجتماعی دیگر کشور در سراسر دهه ۱۳۵۰ انجام می‌شد، تماماً توسط سازمان سیا و با کمک انگلیس و روسیه تأمین و پشتیبانی می‌شد و این جریان به وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ منتهی شد.

میلیون‌ها ایرانی در لیبیک به کسی که نمی‌شناختند، خمینی، مرد معممی که نماد اسلام بود، در خیابان‌ها تظاهرات کردند. این موضوع به یکی از ویژگی‌های اساسی روانشناختی ایرانیان در آن زمان در کنار ترس از خدا اشاره دارد، ویژگی "ذهن بینی"، نوعی ساده‌لوحی و زودباوری ناشی از تزلزل فکری که در آن، افراد فاقد باورها و اعتقاداتی هستند که خود به آن رسیده باشند و قضاوت‌های آن‌ها تنها با تکیه بر گفته‌های سطحی و ظاهری دیگران باشد. این نشانگر فقدان آگاهی مردم نه تنها از خود بلکه از کسی بود که می‌خواستند انتخاب کنند. مقدرات الهی جایگزین مفاهیمی چون درک از هویت خود، خود آگاهی، و حرمت نفس شد. درس اصلی معلمان اسلامی این بود که هر آنچه در زمین اتفاق می‌افتد، خواست خداوند است و فقط باید آن را پذیرفت.

حال، مردم ایران در حال بیداری‌اند. آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که اسلامی که تجربه کرده‌اند را پس زده و به آن پشت‌کنند. پرسش این است که آیا مردم ایران به این آگاهی رسیده‌اند که آن‌ها واقعاً که هستند؟ در واقع، این تغییرات درونی فکری و روانی است که پایه و اساس انقلاب بعدی مردم ایران را شکل می‌دهد، انقلابی بر پایه عزت نفس و اتکالی به خود.

تاریخ سرقت نفت در ایران به جنگ جهانی اول و دوم برمی‌گردد. ایالات متحده و بریتانیا هر دو برای راه اندازی ماشین‌های جنگی خود متکی به نفت ایران بودند. از سال ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸، نه میلیون نفر از جمعیت هجده میلیون نفری ایران به دلیل تهاجم انگلیس در طول جنگ جهانی اول از گرسنگی جان خود را از دست دادند (پروفسور مجد، ۲۰۱۳، ص ۷۱). غلات مردم ایران به نیروهای انگلیسی عرضه می‌شد (به گزارش سایت Khamenei.ir، ۱۳۹۸). برای سرپوش گذاشتن

روی جرم و جنایت های انگلیسی ها در دنیا، گزارش ها از بین می رفت و به ندرت در رسانه های غربی و یا کتاب های تاریخی منتشر می شد (کالدِر والتون^۲، ۲۰۱۳، ص ۱۵).

بعد از جنگ جهانی دوم، بریتانیا اشغال نظامی خود در ایران را ادامه داد تا منافع نفتی خود را حفظ کند. آن ها چنان مالکانه رفتار می کردند که گویی این، نفت آن هاست که اشتبهاً زیر خاک ایران جا مانده است. بریتانیا، که مستنداً به تاریخ جهان همیشه ولع بلعیدن تمام ثروت دنیا را داشته است، تلاش کرد طی کودتایی در سال ۱۳۳۲ که توسط سازمان های جاسوسی ام آی سیکس (MI6) انگلیس و سیا (CIA) آمریکا طرح ریزی و تأمین مالی شده بود، دکتر مصدق را برکنار کند (نشریه واشنگتن دی سی، ۱۷ آگوست ۲۰۲۲). این واقعه در فیلم مستندی به کارگردانی فیلمساز ایرانی برنده جایزه به نام تقی امیرانی نیز به تصویر کشیده شد (نشریه واشنگتن دی سی، ۱۲ فوریه ۲۰۱۸). آرشیو امنیت ملی مستقر در دانشگاه جرج واشنگتن نیز نقشه پنهانی و طرح اجرای کودتای ۵۳ در ایران را برملا کرد (theguardian.com، ۲۰۱۳).

مصدق، نخست وزیر منتخب دموکراتیک ایران، تنها به دنبال آن بود که صنعت نفت ایران را ملی کرده و سهم ایران از فروش نفت را به پنجاه درصد برساند.

آمریکا به میزان زیادی در این تهاجم رژیم اسلامی به ایران سهیم بوده است، چرا که تقریباً نیمی از کل اقدامات نظامی در دنیا توسط آمریکا پایه ریزی و تأمین مالی می شود (دکتر سام ریچاردز^۳، ۲۰۱۰). سربازان آمریکایی به آن سوی مرزها از جمله عراق اعزام می شوند. جایی که آن ها صدها هزار نفر را به قتل رسانده، باعث معلولیت جسمی و ذهنی هزاران نفر دیگر شده، و بیش از هزاران نفر را بی خانمان کرده اند. این سربازان پیش از اینکه راهی جنگ و جبهه شوند، به کلیساهای مسیحی می روند تا دعا کنند که خدای مسیحیت آن ها را در برابر سربازان مسلمان و خدای مسلمین حفظ کند. وقتی یک سرباز آمریکایی کشته می شود، او را قهرمان نجات کشورش می خوانند. آنگاه مردم مراسمی بر پا می کنند تا با همسر و فرزندان بازمانده ی آن ها ابراز همدردی کنند. در این هنگام همه احساس خشم می کنند. زیرا هیچکس نمی تواند خود را به جای آن سرباز خارجی بگذارد و درک کند که او فقط داشته از کشورش در برابر تهاجم کسانی که اصلاً به آن سرزمین تعلق نداشته اند دفاع می کرده است.

انقلاب ایران در واقع، جز برای برخی از افراد کله گنده و با نفوذ، یک ضرر استراتژیک ویرانگر برای آمریکا به حساب می آید. این انقلاب، امنیت منطقه را که توسط شاه ایران با قدرت، عقل، خرد، و ویژگی های بشردوستانه خود به خوبی برقرار شده بود، از بین برد. این موضوع در فوریه سال ۲۰۱۹ توسط سوزان مالونی^۴، نایب رئیس و مدیر سیاست های خارجی مؤسسه بروکلین^۵ در نیویورک مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در واقع این انقلاب منجر به ایجاد بزرگترین گروه تروریستی

² Calder Walton

³ Sam Richards

⁴ Suzanne Maloney

⁵ Brooklyn Institute

در منطقه شد که آن را از ابتدا اسلامی و مذهبی خواندند. تنها کار این گروه، آسیب، دزدی، قتل، و اعدام برای ساکت نگه داشتن معترضین ایرانی بوده و هدف آن گسترش ایدئولوژی سلطه بر خاورمیانه با هدف متوهمانه گسترش آن در کل دنیا تا کاخ سفید می باشد. کل ثروت ایران که پیش از این به مردم آن تعلق داشت، حال توسط دولت دزدیده می شود تا در نقاط دیگر دنیا با هدف توسعه اسلام و همچنین برای مقاصد شخصی و نیازهای خودخواهانه خود به ثروت سرمایه گذاری شود. مردم هیچ حق رأیی ندارند. در عوض، هرگونه اعتراض و تظاهرات زنان و مردان شجاع ایرانی به طور سبانه ای با گلوله پاسخ داده می شود. و والدین آن ها در صورت اعتراض به قتل فرزندانشان، به دست این حکومت اسلامی کشته و یا زندانی می شوند.

بنابراین در واقع این خود آمریکا است که مسئول ایجاد گروه های تروریستی اسلامی در دنیا با ایجاد سردسته ی آن یعنی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ است. یکی از این گروه های تروریستی، القاعده است که در سال ۱۳۵۸ در پاکستان شکل گرفت و نهایتاً با حمله به برج های دو قلوی نیویورک که هزاران نفر مردم بی گناه در آن کشته شدند، علیه مردم آمریکا اقدام کرد. خانواده های بازمانده از رهبر این گروه تروریستی، یعنی بن لادن، تا مدت ها در ایران زندگی می کرده و حمایت می شدند. توسعه تدریجی گروه های تروریستی، به تشکیل دولت اسلامی عراق و شام (ISIS) در سال ۱۳۷۸ و همچنین گروه های دیگر به شرح زیر منتهی شد. طالبان که در میان مرگبارترین گروه های تروریستی قرار دارد و در سال ۱۳۷۳ در افغانستان تشکیل شد تا در مقابله با تهاجم روسیه به این کشور تهیدست به آمریکا کمک کند؛ بوکو حرام که توسط القاعده در سال ۱۳۸۸ در نیجریه تأمین مالی و حمایت می شد؛ الشباب، یک گروه مجاهد اسلامی، که در سال ۱۳۸۳ در آفریقا پایه ریزی شد؛ حزب الله لبنان که در سال ۱۳۶۱ به سرکردگی خمینی، رهبر ایران، با نیت صرف مقابله با اسرائیل شکل گرفت؛ حماس، سازمان تروریستی سیاسی-اجتماعی فلسطینی ها، که شاخه ای از حزب الله مسلمان بود و در سال ۱۳۶۶ برای جهاد علیه اسرائیل تشکیل شد. تمام این گروهها به شدت توسط ایران حمایت می شدند و رهبران آن ها مورد تحسین خامنه ای، رهبر ایران، قرار می گرفتند. همچنین گروهی از ایرانیان تبعید شده به نام گروه مجاهدین خلق که از سال ۱۳۴۴ در ایران فعالیت می کرد و وابسته به صدام حسین بود. این گروه، با حمایت از رژیم اسلامی، در آماده سازی به اصطلاح روشنفکران ایرانی علیه شاه شرکت فعال داشت، گرچه این ارتباط بعدها توسط خمینی، رهبر انقلاب، گسسته شد. این گروه افراطی، که آمریکا آن را در سال ۱۳۷۶ یک گروه تروریستی خواند، در حال حاضر تشکیلات وسیع خود را در آلبانیای اروپا مستقر کرده است، جایی که سیاستمداران آمریکایی مانند جولیان^۶ و ادوارد رندل^۷ در سال های اخیر مبالغ هنگفتی را برای سخنرانی در تجمعات و گردهمایی های مجاهدین خلق دریافت کرده اند. بار دیگر، پول و طمع بعضی شرکت های آمریکایی علیه بشریت و مصلحت و منافع مردم عمل کرده است. کشتار، بمب گذاری انتحاری،

⁶ Giuliani

⁷ Edward Rendell

تجارت جنسی زنان و کودکان دستگیر شده، و قاچاق مواد مخدر را می توان به عنوان رویکرد اصلی این گروه های تروریستی اسلامی برشمرد.

تا زمانی که شاه بر ایران حکومت می کرد و خاور میانه را در صلح و آرامش نگه داشته بود، هیچیک از این فعالیت های تروریستی وجود نداشت. او پول مردم ایران را صرف اموری درخور شأن و جایگاه آن ها می کرد و نه صرف توسعه ایدئولوژی اسلامی "سلطه با حمله و کشتار"، کاری که حکومت فعلی تاکنون انجام داده است. در آن زمان هیچکس شعار "مرگ بر آمریکا" سر نمی داد و اسرائیل به محو شدن نقشه اش از روی کره زمین تهدید نمی شد. ایران با اسرائیل رفتار دوستانه و حمایتگرانه داشت و هیچ دلیلی نمی دید که اسرائیل را برای حمله و انتقام جویی نسبت به ایران تحریک کند، کاری که سال ها حکومت اسلامی ایران انجام داده است. شاه ایران و همین طور پسرش رضا پهلوی، دنباله رو کوروش کبیر (۶۵۰-۶۰۰ سال قبل از میلاد) در حمایت و ایجاد رابطه دوستانه با دولت یهود آن زمان و اسرائیل فعلی بودند. زمانی که شاه بر مسند قدرت بود، عراق تصورش را هم نمی کرد که به ایران حمله کند، کاری که در سال ۱۳۵۹ صورت گرفت و میلیون ها نفر از هر دو طرف کشته شدند. بدیهی است که کارخانه های اسلحه سازی هرگز از هیچ جنگی متأسف نمی شوند، چرا که از هر جنگی نفع می برند، فارغ از اینکه چند نفر در آن کشته می شوند. روسیه، که همیشه رقیب آمریکا به حساب می آمده است نیز در حال حاضر بیش از هر زمان دیگری بر ایران تسلط دارد و با دادن وعده های دروغین حمایت از ایران، از امتیازات آن، برای مثال دریافت سهمی بیش از سهم خود از دریای خزر، بهره مند می شود، حال آنکه در حقیقت، فقط سودای ربودن ثروت ایران و سهمی شدن در آن را در سر دارد. از طرفی، رژیم اسلامی ایران پیشرفت چین در خاک ایران را با اجاره بخشی از خلیج فارس به این کشور تسهیل کرده است که با این کار، حق کار و امرار معاش را از تعداد زیادی از مردم ایران گرفته است. ما مبارزه با جاه طلبی های چین برای کنترل و تسلط بر دنیا، رؤیایی که آن ها می خواهند به تحقق ببینند، را به ترامپ و آمریکا واگذار می کنیم.

کارتر زمانی که علیه شاه ایران اقدام می کرد، با تکرار حرفهایی که کله گنده های شرکت های نفتی به او دیکته می کردند دم از حقوق بشر می زد. دلیلش آن بود که کارتر می خواست مردم آمریکا را از ماهیت ضد بشردوستانه و کنترل گرایانه شرکت های بزرگ آمریکایی در جهان بی خبر نگه دارد و بدین ترتیب، انسانیت کماکان دستخوش تحریف شد. ولی بر خلاف ادعای کارتر، چیزی که برای ایران اتفاق افتاد در واقع کابوسی برای حقوق بشر بود.

ترامپ همیشه می خواهد ثابت کند نسبت به بقیه متمایز و برتر است و دنباله رو دموکرات ها نبوده و آن ها را تأیید نمی کند، مانند کار شرم آوری که اوباما در زمان ریاست جمهوری خود انجام داد و ۱۵۰ میلیارد دلار نقد را به دولت ایران داد که او هم صرف افزایش نابودی منطقه و کشتار زنان، مردان، و کودکان برای توسعه ایدئولوژی اسلامی کرد. اوباما شاید نمی دانست با رژیم فریبکاری سر و کار دارد که به راحتی دروغ می گوید و عهد می شکند. اما باید دید ترامپ چطور ثابت می کند که متمایز است. ما همه می دانیم که مردم ایران و رفاه و آسایش آن ها بیش از مردم خود آمریکا برای ترامپ اهمیت ندارد. تعهدات او برای حفظ ایدئولوژی سلطه مالی کشور خودش قابل درک و محترم است. این چیزی است که مردم ایران

باید بدانند و بنابراین برای دفاع از حقوق خود تنها به خودشان متکی باشند. هیچکس نمی تواند ایران و مردم آن را بیش از خود مردم ایران دوست داشته باشد.

شرکت های آمریکایی برای مردم آمریکا نیز دلشان نمی سوزد. این شرکت ها نقش عمده ای در هویت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایالات متحده دارند. اما ظاهراً تأثیر این نقش تا جایی پیش رفته که سبک زندگی، افکار و سلامت روانی مردم را نیز تحت تأثیر قرار داده است. شرکت های بزرگ و ثروتمند آمریکایی از جمله بانک ها، شرکت های بیمه، صنعت نفت، شرکت های اینترنتی، و شرکت های کشاورزی، غذایی، داروسازی و تولیدی به ناحق از بازار آمریکا به نفع خود بهره می برند و پیوسته به قیمت اکثریت جمعیت آمریکا خود را ثروتمند می کنند. در واقع مردم آمریکا گرفتار سیستمی شده اند که در آن فرصت های شغلی دارند ولی در واقع در حکم نردبانی برای رشد و ترقی این شرکت ها هستند. گویی کله گنده ها خود کیک را می خورند و مردم پس مانده های آن را.

از طرفی دولت آمریکا قانوناً نمی تواند دخالتی در کار شرکت های بزرگ کند، چرا که این شرکت ها دارای سیستمی فاسد بوده و به اصطلاح، دستشان در یک کاسه است. آن ها از مردم در جهت زیاده خواهی های خود سوءاستفاده می کنند و سود و منفعت خود را به آن ها ترجیح می دهند. شرکت های بزرگ از سوی قانون به عنوان "شخص" تلقی می شوند، بدون اینکه جنبه انسانی و اخلاقی را در حد یک انسان داشته باشند.

آمریکا دم از دموکراسی و رأی گیری می زند ولی پشت هر موفقیت در انتخابات دنیایی نهفته است. منافع آن ها در کل دنیا در آن دخیل است. این نظام را دموکراتیک می خوانند ولی بیشتر آنچه که سیاستمداران انجام می دهند، محرمانه بوده و توسط شرکت های بزرگ کنترل می شود. کله گنده ها از پیش و قبل از اینکه توجه مردم را از طریق تبلیغات متعدد برای موفقیت در کمپین انتخاباتی جلب کنند، رئیس جمهور بعدی را انتخاب کرده اند. مردم همیشه از روی آگاهی رأی نمی دهند بلکه ممکن است تنها بسته به اینکه به کدام حزب سیاسی تعلق دارند چشم بسته به همان حزب رأی دهند. اگرچه برخی از مردم آمریکا که آگاه هستند تصمیم می گیرند اصلاً رأی ندهند، با اینکه از دوران دبستان به آن ها آموزش داده می شود که رأی گیری جوهره دموکراسی در آمریکاست.

جوانان آمریکایی که تازه از دانشگاه فارغ التحصیل می شوند و وضعیت تحصیلی خوبی داشته اند، عنوان فرد موفق را دریافت کرده و شغلی به آن ها پیشنهاد می شود. آن ها به زودی هدف و واجد شرایط برای کارت های اعتباری و وام ها می شوند و قبل از اینکه به خود بیایند صاحب ماشین و خانه شده و تحت پوشش چند بیمه قرار می گیرند. آن ها اغلب مجبورند در کنار وام های دانشجویی، سود بالای کارت های اعتباری را نیز پرداخت کنند و مبلغی معادل دو برابر قیمت خانه شان را در مدت ۲۵ سال از عمر مفید کاری خود به عنوان سود به بانک های وام دهنده بپردازند تا این حس خوب را داشته باشند که در خانه خودشان زندگی می کنند. حال آنکه این خانه تا تسویه کل بدهی ها در تملک بانک خواهد بود. تمام آنچه که یک جوان موفق آمریکایی انجام می دهد آن است که سخت کار کند تا حقوقش را با شرکت های بزرگ

تقسیم کند. اگر متأهل باشد، اغلب باید همسری اختیار کند که ظرفیت کاری یکسانی داشته باشد تا برای خانه بزرگتری که مناسب چند فرزندشان باشد، سود وام بیشتری بپردازد؛ فرزندان که سرمایه گذاران آتی شرکت های بزرگ خواهند بود. چنانچه در اثنای مدیریت این امور، این زوج خواب شان را از دست داده و دچار استرس شوند، که اغلب هم همین طور است، مشکلی نیست. شرکت های داروسازی به کمک آن ها می آیند، اما در واقع کمک به کسب ثروت خودشان می کنند و ۷۰ درصد از مردم آمریکا را به انواع داروهای تجویزی که به عنوان نجات دهنده زندگی در تلویزیون تبلیغ می شوند، سوق می دهند، به ویژه قرص های رنگ به رنگ اعصاب و روان که سیستم عصبی افراد را آرام کند تا بتوانند شب ها بخوابند و برای کار روز بعد آماده شوند.

رویکرد من در حرفه ام به عنوان یک روانشناس، دفاع از بیماران در استفاده بیش از حد این داروهای روانگردان و اضافه کردن معلومات آن ها برای توسل به نیروهای درونی خود جهت آرام کردن جسم و روان خود است. در این بین، غول های صنعت مشروبات الکلی نیز با دقت نظاره گر هستند تا با جذابیت بخشیدن به نقش نوشیدنی های الکلی در تمام جنبه های زندگی مردم، پول و ثروت جذب کنند و از اعتیاد آن ها همچنان ثروتمندتر شوند. مصرف مشروبات الکلی، در حال گسترش است و در سیستم آمریکایی به قدری عادی شده است که از طریق تبلیغات تلویزیونی ترویج می شود.

مراحل بالا در کتاب اخیر من به نام "چه عواملی زندگی شما را کنترل می کند: تحول خود آگاهی"^۸ که در سال ۲۰۲۳ منتشر شد، شرح داده شده است.

اگرچه واژه شانس نسبی است ولی می توان گفت که مردم آمریکا روی هم رفته هنوز خوش شانس هستند. این مردم در کشوری زندگی می کنند که در آن آزادی انتخاب برای مردم وجود دارد و اگرچه سخت کار می کنند، بیشتر اوقات امنیت مالی و اجتماعی داشته و تحت حمایت قانون زندگی می کنند. مردم کشورهای مورد تهاجم در دنیا، که اغلب از سوی شرکت های بزرگ مانند شرکت های نفتی و تسلیحاتی مورد هجوم قرار می گیرند، حتی شانس دیدن آن پس مانده های کیک را هم ندارند. آن ها اغلب هیچ چیز در سفره های خود ندارند. خانه و خانواده هایشان ویران و در فقر است.

حال در مورد انقلاب دوم ایران که مورد دلخواه همه ماست صحبت کنیم.

ممکن است این سؤال مطرح شود که چه بر مردم ایران گذشت که آن ها را دچار چنین سردرگمی مذهبی و روانی و مشکلات عقیدتی و عاطفی کرد، در صورتی که از دوره دبستان با آثار حافظ و سعدی و دنیای معنوی ایشان آشنا می شدند و تقریباً هر خانواده ایرانی در کنار قرآن، یک دیوان حافظ در خانه اش داشته است.

⁸ Who is Controlling Your Life: The Evolution of Consciousness, 2023, [amazon.com](https://www.amazon.com)

پس چطور عقاید اسلامی بر عرفان در این نبرد پیروز شد و اینقدر عمیق در تمام جنبه های فکری و زندگی مردم ایران رخنه کرد، در حالی که ادبیات مردم ایران غنی از تصوف و اندیشه های عرفانی بود.

به نظر می رسد پاسخ این باشد که تعلیمات اسلامی از ۱۴ قرن پیش یعنی خیلی پیش تر از پیدایش و ترویج عرفان حافظ، سعدی، مولانا و دیگر عرفای ایرانی وجود داشته است. گذشته از این، این فعالیت های مذهبی به تنها فعالیت روزمره زندگی مردم تبدیل شده بود. خانواده ها اغلب کار زیادی برای سرگرمی نداشتند جز اینکه همدیگر را در موقعیت های مذهبی مانند مراسم وفات و ولادت ۱۲۴ هزار پیغمبر، ماه محرم (ماه شهادت امام حسین در تقویم کشورهای عربی)، و ماه رمضان (ماه روزه داری، که یکی از پنج رکن اسلام است) ملاقات کنند. همچنین، این مراسم توسط حاکمان سیاسی آن زمان با زور هم که شده ترویج و حمایت می شد. گویی این حاکمان، که تحت تاثیر فرهنگ مذهبی زمان خود پرورش یافته بودند، نیز با ترس از خدا و مجازات های اجباری او زندگی می کردند. مهم تر آنکه به نظر می رسد بیشتر عرفای ما هم با تربیت مذهبی بار آمده بودند و یا مجبور بودند اعتقادات شخصی خود را تحت تأثیر حاکمان اسلامی کشور پنهان کنند. همان طور که در ویدئوهای دکتر رشید کاکاوند، سخنران ادبی معاصر ایران، مطرح شده است، حافظ آشکارا از دوگانگی شخصیتی ملاها انتقاد کرده است که برای رفتن به بهشت ادعای خوب بودن می کنند ولی در عمل و رفتار روزمره خود صداقت نداشته و به قول حافظ "چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند". یا مولانا اگرچه در دوران کودکی شاگرد شیخ فریدالدین عطار بود، در اوایل زندگی اجتماعی اش واعظ و سخنران مذهبی شد، ولی بعد، توجه خود را به عرفان عملی که شمس تبریزی به ارمغان آورده بود معطوف کرد.

رویکرد اسلام برای سلطه با زور و خونریزی از ابتدای قرن هفتم، یعنی سال ۶۱۰ میلادی، آغاز شد. زمانی که اعراب که پایه گذاران اسلام بودند، آن را به مردم ایران تحمیل کردند و این باعث کم رنگ شدن اعتقادات قبلی ایرانیان به دین زرتشتی که یکی از قدیمی ترین ادیان دنیا با قدمتی بیش از ۳۵۰۰ سال است، شد. باور اصلی در دین زرتشتی بر پایه وجود قدرتمندی به نام اهورا مزدا بود که توسط آموزه ها و حکمت رهبر روحانی و اصلاح گرای آن یعنی زرتشت پایه ریزی شده بود. بنابراین اعتقادات ایرا نیان قدمت عرفانی و معنوی زیادی داشته است.

امید است که مردم ایران خود را ارتقا داده و حال که دارند از خرافه گرایی های اسلامی رهایی می یابند، به اصل خود که ریشه در عرفان، معنویت و انرژی لایزال هستی دارد بازگردند.

واژه "اسلام" به معنی تسلیم است تسلیم به واقعیت و وجود هستی. در تاریخ زندگی و جریان فکری حضرت محمد روایت است که وقتی او با پرستش بت های آن زمان خود مخالفت کرد و سخن از خالق هستی گفت با پر خاش و برخورد شدید رؤسای قوم خود روبرو شد. او گفت خداوند مانند نوری است که بر همه چیز در زمین و آسمان ها پرتو می افکند و تنها نوری است که به انسان بصیرت و قدرت درک حقایق هستی را می دهد (قرآن، سوره نور آیه ۳۵). این باور در خصوص واقعیت هستی در علوم و در تمام کشور ها و فرهنگ های سراسر جهان، در مقاطع مختلف تاریخی و به زبان های مختلف

تحت عنوان انرژی هستی یا هوش هستی بیان شده است. آن ها همگی در مورد یک واقعیت هم عقیده هستند. چرا که تنها یک واقعیت وجود دارد، که آن هم انرژی وجود است.

تولتک ها^۹ که هزاران سال پیش در شهر باستانی تئوتیواکان^{۱۰} خارج از مکزیکوسیتی، شهری مشهور به "محل تبدیل انسان به خدا"، زندگی می کردند، معتقد بودند میلیاردها شکل زندگی همگی تجلی یک انرژی بزرگ هستند که آن را خدا می نامیم (کتاب چهار توافق می گل روییز^{۱۱}، ۱۹۹۷).

به اعتقاد ویلیام شکسپیر، معروف ترین نویسنده در ادبیات انگلیسی (متولد ۱۵۶۴ میلادی) "جهانی که ما آن را خدا می نامیم، سایه ای است که بر هزاران شیء موجود افکنده شده است". این موضوع به کرات توسط سادگورو^{۱۲}، گورو معاصر هندی، نیز بیان شده است. کسی که درباره ماهیت نهایی آنچه که هستیم صحبت کرده و معتقد است که "کل هستی ما تنها یک انرژی است که به میلیون ها شکل مختلف تجلی پیدا می کند." او عقیده دارد که ما وقتی در مورد جسم صحبت می کنیم، می توانیم بگوییم جسم تو و جسم من، و می توانیم در مورد فکر من و فکر تو صحبت کنیم چون محتوای ذهن ما یاد گرفته از محیط است. بنابراین با یکدیگر متفاوت هستند. ولی چیزی تحت عنوان زندگی تو و زندگی من وجود ندارد. ما تنها می توانیم در مورد کائنات و انرژی زنده هستی ای صحبت کنیم که بخشی از آن را تو جذب کرده ای و بخشی را من. ولی آنچه که ما جذب کرده ایم دقیقاً یکی است. این انرژی که از نسلی به نسل دیگر جریان می یابد، روح (spirit) نامیده می شود، انرژی حیات که بخش غیرفیزیکی و مانای وجود ماست. همان چیزی که در ما به شکل انسان، در گل رز به شکل گل رز، در سیب به شکل سیب، و در پرنده به شکل پرنده جلوه گر می شود.

به قول سعدی، شاعر و نویسنده پارسی زبان حوزه عرفان در قرن سیزدهم، در بیت "برگ درختان سبز در نظر هوشیار / هر ورقش دفتری است معرفت کردگار"، در نظر کسانی که آگاه و اهل خرد باشند، حتی یک برگ سبز درخت هم تجلی گر تنها خالق هستی یعنی خداست. سعدی همچنان معتقد است که همه انسان ها اعضای یک پیکرند. زیرا در زمان خلقت از یک جوهره یا انرژی آفریده شده اند.

می بینیم که مضمون کلام سعدی بزرگ ما و ساد گورو هر دو یکی است. اگرچه در قرن های متفاوت می زیسته اند و به زبان های مختلف سخن می گفته اند. بنابراین، زبان هستی تنها یکی است. بر اساس بیت زیبای "نظری خواست که ببند به جهان صورت خویش / خیمه در آب و گل مزرعه ی آدم زد" سروده حافظ، شاعر ایرانی حوزه عرفان در قرن سیزدهم که در کل دنیا از غرب تا شرق محبوبیت دارد (کتاب صور عشق اثر دیک دیویس^{۱۳} ۲۰۱۲)، خداوند وقتی می خواست خود را ببیند، انسان را از ذات خود آفرید تا به او بنگرد. و این بیانگر این مفهوم است که ما از انرژی خداوند

⁹ Toltec

¹⁰ Teotihuacán

¹¹ The Four Agreements, Don Miguel Ruiz

¹² Sadhguru

¹³ Dick Davis

هستیم و به همان اندازه کامل آفریده شده ایم. این محیط است که تفاوت ها را در افراد مختلف ایجاد می کند، بسته به اینکه در چه محیط و چه فرهنگ غالبی به دنیا آمده و پرورش یافته اند.

علاوه بر حافظ، مولانا جلال الدین رومی، و بودا، دکتر دیپاک چوپرا^{۱۴} و دکتر منا کافاتوس^{۱۵} نیز بر این اعتقاد بوده اند که ما خود جهان هستیم و کتابی را تحت عنوان "شما جهان هستید: کشف خود کیهانی و اهمیت آن"^{۱۶} در سال ۲۰۱۷ منتشر کردند. این مشابه کلامی است که در اولین کتاب عهد عتیق یهودی و مسیحی، یعنی پیدایش، آمده است که "ما در تصویر خدا آفریده شده ایم". بنابراین، به نظر می رسد عبارت "عیسی پسر خداست" در مسیحیت، همان مفهوم عبارت "ما همه فرزندان خدا هستیم" را دارد.

بنابراین، چه اتفاقی افتاد که عقاید مذهبی در سراسر جهان تا این حد باعث سردرگمی، دوگانگی میان مردان و زنان، جنگ، و خونریزی شد. چرا ادیان به جای نزدیک کردن افراد به هم، میان آن ها جدایی انداختند. چرا هر دینی خود را برتر از سایر ادیان دانسته و آن ها را رد می کند. و چرا مفهوم خدا در ادیان مختلف و در اسلام یک مفهوم ترس زا دارد که خدا جایی آن بالا نشسته و کارش انتقام گرفتن و مجازات کردن است. در خصوص اسلام، به نظر می رسد علت اصلی این موضوع، تغییرات ایجاد شده در گفتار و اعمال خود پیامبر اسلام در طول عمرش باشد، یعنی تغییر از سطح معنوی و آسمانی به سطح تجربی و زمینی، از آیات تسلیم به تسلط و قتال، از صلح به خشونت و مال طلبی، از وفاداری به زندگی خانوادگی در زمانی که با همسرش خدیجه زندگی می کرد به تعدد در ازدواج و روابط جنسی، و از تواضع و ساده زیستی به زور، قدرت و جاه طلبی. این تغییرات برای آن دسته از پیروان او خوشایند است که با بهانه ی الگو قرار دادن پیامبرشان در زمینه لذت های مختلف زندگی، رفتار خود را توجیه می کنند. این دوگانگی های گیج کننده در بسیاری از جنبه های زندگی مردم ایران مشاهده و از دیدگاه اسلامی توجیه می شود. جایی که دخترکان معصوم مجبورند از سن ۶ سالگی در مدارس مقنعه بپوشند ولی در محیط خانه و خانواده از قید حجاب آزادند. جایی که پدری برای خود چند ازدواج یا رابطه جنسی متعدد و پنهانی متصور است اما با بریدن سر دخترش به صرف ارتباط با دوست پسرش احساس افتخار می کند.

این ها واقعیاتی است که در حال حاضر در ایران رخ می دهد. کشوری که در آن پوشش زن و بکارت او جزء مایملک مرد بوده و معیاری برای عفت او به حساب می آید. این باورها و اعمال خرافه گرایانه مذهبی اسلامی که در طول ۱۴۰۰ سال گذشته توسعه یافته، توسط حکومت فعلی ایران مستحکم تر شده است، حکومتی که کشورهای غربی به مردم ایران هدیه دادند و با زور در سال ۱۳۵۷ به آن قدرت بخشیدند.

در ۱۶ بهمن سال ۱۴۰۰، مردی به نام سجاد حیدری همسر ۱۷ ساله خود را سر برید و در حالی که لبخند زنان سر او را در یک دست و قمه را در دست دیگرش گرفته بود سر بریده او را در شهر گرداند تا مالکیت و قدرت خود را به نمایش

¹⁴ Deepak Chopra M.D.

¹⁵ Menas Kafatos, Ph.D.

¹⁶ You Are the Universe: Discovering Your Cosmic Self

بگذارد. این موضوع نگرانی هایی را در خصوص قوانین کشور در زمینه خشونت و قتل جنسیتی که "قتل ناموسی" نام دارد برانگیخت. به گزارش سی ان ان (CNN)، این دختر ایرانی به نام غزل در سن دوازده سالگی وادار به ازدواج با پسرعمویش می شود. او آنقدر تحت خشونت خانگی و آزار جسمی قرار می گیرد تا اینکه برای رهایی و دستیابی به یک زندگی مستقل به ترکیه فرار می کند. پدر غزل با کمک سفارت ایران در ترکیه او را پیدا کرده و به ایران باز می گرداند تا همچنان مورد آزار و شکنجه قرار گیرد. در اتفاق دیگری که در اردیبهشت ۱۳۹۹ رخ داد، پدری سر دختر ۱۴ ساله خود به نام رومینا را به دلیل اینکه با معشوقش فرار کرده بود با داس می برد. کمتر از یک ماه بعد، در خرداد ماه سال ۱۳۹۹، دختر ۲۲ ساله ایرانی به نام ریحانه نیز تنها به دلیل اینکه شب دیر به خانه آمده بود با میله آهنی توسط پدرش مورد حمله قرار گرفته و به دلیل خونریزی شدید جان می دهد.

بنا به گفته دکتر لیلا علی کرمی، وکیل دادگستری، مدافع حقوق بشر، و کارشناس حقوق زنان در ایران، حداقل بین ۳۷۵ تا ۴۵۰ قتل ناموسی در سال در ایران رخ می دهد، اما بسته به اینکه قربانیان این قتل ها در کدام قسمت این کشور پهناور زندگی می کنند، آمار دقیقی در دست نیست.

در واقع این فرهنگ است که مرض روانی قتل ناموسی را در مردان توسعه می دهد و به آن پر و بال می بخشد، جایی که در آن خشم، اضطراب، ترس از لطمه به عفت، خشونت، و غضب مرد نه تنها موجه است بلکه گاهاً مایه احترام و افتخار بوده و حس غرور و مباهات به آن ها می دهد.

این مردان از ابتدا قاتل به دنیا نیامده اند. جهان هستی معمولاً جنایتکار به دنیا نمی آورد، بلکه هر انسانی که متولد می شود در ابتدا یک انسان بی گناه و دلسوز است. منشأ افکار و رفتارهای کنترل گرایانه و امراض روانی در فرهنگ و تربیت بوده و ریشه در مذهبی دارد که رهبران آن کاری جز آفرینش مشکلات روانی با تحریف واقعیت ندارند.

یک نمونه بارز این موضوع، مفهوم صیغه یا همان عقد موقت است. صیغه یک قرارداد شفاهی میان زن و مرد است تا وانمود کنند که رابطه جنسی آن ها موجه بوده و در چهارچوب قانونی احکام اسلامی است. صیغه اغلب به زبان عربی خوانده می شود تا به مبهم بودن ماهیت آن افزوده شود. برای این کار به زن پول هم ممکن است پرداخت شود که در باطن تفاوت چندانی با روسپی گری ندارد. شواهد زیادی وجود دارد که مردی در رأس حکومت اسلامی ایران با همسر یکی از همکاران خود همبستر می شود و تنها به صرف اینکه صیغه محرمیت خوانده است، کار خود را موجه می داند. رژیم شرم آور اسلامی ایران در حال حاضر با فروش زن های جوان به گردشگران عرب برای خوشگذرانی جنسی آن ها تحت لوای اسلام در اکثر شهرهای مذهبی مانند مشهد، منبع درآمد خوبی را برای خود فراهم آورده است. لابد این افراد در رأس حکومت می خواهند دین خود را به عرب ها برای هدیه اسلام به ایران ادا کنند.

خوشبختانه نظام باورهای اعتقادی مردم در حال تغییر است. زنان ایرانی ابزارهایی را خود به طرق مختلف شکل داده اند تا با رژیم اسلامی که در رفتار با مردان و زنان تبعیض قائل می شود و ویژگی های پاتولوژیک بیمارگونه میان آن ها ایجاد

می‌کند، مقابله‌کنند. سال‌ها زنان مجبور به ازدواج‌های زودهنگام و مراقبت از خانه و فرزندان می‌شدند و این کار، اغلب به دلیل محرومیت از آزادی و رشد اجتماعی، به آن‌ها حس حقارت، ناامنی، وابستگی و درماندگی می‌داد. از طرف دیگر، وظیفه تأمین مالی خانواده و تصمیم‌گیری‌ها بر عهده مردان بود که این خود، حس برتری، بزرگی، تسلط و کنترل را به آن‌ها القا می‌کرد.

با تأسیس حکومت اسلامی در سال ۱۳۵۷، دولت اسلامی ایران، زنان را وادار کرد که چادر سر کنند و مقررات مربوط به حجاب را رعایت نمایند. در غیر این صورت آن‌ها زندانی می‌شدند که این امر منجر به شکنجه مکرر، آزار جنسی، توهین و فشارهای روانی و حتی قتل و اعدام آن‌ها می‌شد. دلیل اصلی اجبار زنان به داشتن حجاب مبتنی بر این مفهوم اسلامی بود که زنان باید جنبه‌های جنسی خود را بپوشانند تا قوه جنسی مردان برانگیخته نشود که این تعبیر عمدتاً ریشه در ذهن کثیف و بیمار خود رهبران دارد. بنابراین، راه حل رژیم برای این موضوع، سرکوب زنان بوده است اما از نظر آن‌ها، مردان حق این را دارند که به مو و بدن زن نگاه کنند تا حدی که برانگیخته و دیوانه شوند. هیچ راه حل کنترل‌کننده و بازدارنده‌ای برای مردان پیشنهاد نشده است. این رژیم زنانی را که حجاب سر خود را تا بالای پیشانی رعایت نمی‌کردند، یا ناخن لاک می‌زدند، آرایش می‌کردند، مانتوهای تیره آن‌ها به حدی گشاد و بلند نبود که زمین را جارو کند، و صندل می‌پوشیدند که پای آن‌ها را نشان دهند، دستگیر می‌کردند. این کار توسط پلیس امنیت اخلاقی یا همان گشت ارشاد صورت می‌گرفت. آن‌ها سوار بر صدها ون در سطح شهر گشت می‌زدند تا زنانی را که مقررات حجاب را به درستی رعایت نمی‌کردند، دستگیر کنند.

با وجود این، زنان به مقاومت خویش ادامه دادند. همان‌طور که دولت به دستگیری آن‌ها ادامه داد. مردان در ابتدا همچنان سکوت اختیار کرده و نظاره‌گر بودند. اما زنان به تدریج در مسیر موفقیت قرار گرفتند. زمان زیادی برد ولی آن‌ها راه‌های مبارزه را پیدا کردند. آن‌ها با شل کردن روسری، موهای خود را بیشتر به نمایش گذاشتند. ناخن‌های خود را به رنگ‌های جلوه‌گری لاک زدند. مانتوهای آن‌ها به تدریج کوتاه‌تر و تنگ‌تر شد تا اندام آن‌ها را بیشتر نشان دهد. چادر و مقنعه تبدیل به روسری‌هایی به رنگ شاد و مانتوهای آن‌ها متناسب با مد روز شد. آرایش چشم آن‌ها غلیظ‌تر شد تا پیام پیروزی را بهتر القا کنند. گاهی زنان مجبور می‌شدند هنگام ترک خانه با والدین خود بحث و بگو مگو کنند. چرا که والدین آن‌ها می‌ترسیدند دخترانشان توسط پلیس حکومتی دستگیر شده و یا مورد اهانت قرار بگیرند. زنان اغلب فرصت مصاحبه‌های شغلی برای کارهای دولتی را از دست می‌دادند، تنها به صرف اینکه ظاهرشان مطابق با تعاریف و معیارهای اسلامی برای رستگاری نبود.

زنان تدریجاً به میزان آرایش و رژلب خود افزودند. این رژلب قرمز به ابزار بهتری برای جنگ سرد در مبارزه با تعصب و کومه فکری رژیم تبدیل شد. کتابی نیز تحت عنوان "جهاد رژلب"^{۱۷} به قلم آزاده معاونی با برداشت از این واقعه در سال ۱۳۸۳ منتشر شد. وی یک روزنامه‌نگار ایرانی-آمریکایی است که مدتی را در ایران سپری کرد تا به مشاهده رفتار حکومت

¹⁷ Lipstick Jihad

با زنان پرداخته و کتاب خود را در مورد جریان های این جنگ سرد به رشته تحریر درآورد. این بدان معنا نیست که مبارزه در طول جنگ سرد خطرناک و پرچالش نبوده است. زنان در بسیاری از مواقع مورد اهانت قرار گرفته و به حبس طولانی مدت تهدید می شدند و یا به شکل های مختلفی شکنجه می شدند. در مبارزه با بی حرمتی های رژیم، تعدادی از زنان روسری های خود را درآورده بر سر چوب می زدند و در کنج خیابان های شلوغ ایستاده و آن را در هوا برمی افراشتند. آن ها برای ابراز مخالفت خود این کار را می کردند ولی دستگیر می شدند، مورد اهانت قرار می گرفتند، با بریدن موی سرشان شکنجه می شدند، و در زندان ها مورد آزار جنسی قرار گرفته و شلاق می خوردند. نسرین ستوده، وکیل دادگستری، فعال حقوق بشر و روزنامه نگار، نمونه ای از زنان شجاعی است که در حال حاضر عمر خود را در زندان سپری می کند و بهای سنگینی را برای بیان اعتقادات خود پرداخته است.

اگر زنان هنگام سوار شدن به ون های گشت ارشاد مقاومت می کردند، آن ها را به زور هل می دادند و با دست یا باتوم کتک می زدند. نمونه اش اتفاق اخیری بود که در شهریور ۱۴۰۱ رخ داد که در آن دختر ۲۲ ساله ای به نام مهسا امینی که همراه با برادرش از مکانی در تهران دیدن می کردند، به دلیل بیرون بودن موهایش از روسری دستگیر شد. وقتی او و برادرش مقاومت کردند، او را به زور به داخل ون هل دادند و به سرش ضربه زدند تا اینکه او نهایتاً جان سپرد. با این اتفاق، زنان که حالا حمایت مردان را نیز داشتند، فرصت یافتند تا با تظاهرات در سراسر کشور در مقابل دولت بایستند. حکومت به روی تظاهر کنندگان آتش گشود و هزاران نفر را که بیشتر آن ها زنان و مردان جوان بودند به قتل رساند. این رویداد در سطح جهانی صدا کرد و قدرت یافت.

حاصل جنگ سرد، دستیابی به موفقیت بزرگی بود. اگرچه این موضوع تنها با همراهی و هماهنگی کامل میان اکثریت زنان نسل جوان تحقق یافت، ولی به تدریج با حمایت زنان نسل قبل نیز همراه شد. آن ها از منبع اراده و سایر منابع و انرژی های درونی خود، به عنوان ابزاری در مبارزه برای آزادی خود استفاده می کردند. علاوه بر مشارکت اجتماعی و ایستادگی در برابر ازدواج های اجباری در سنین پایین، پیشرفت زیادی در سطح تحصیلات دانشگاهی حاصل شد.

چطور این رفتار بربریت گونه با زنان را در قرن ۲۱ می توان توجیه کرد؟ در کجای دنیا، دولتی به خود اجازه می دهد که مستقیماً به شهروندان خود که برای بیان حقوق، عقاید، و اعتراض های خود در خیابان تظاهرات می کنند، شلیک کرده و هزاران نفر را به قتل رسانده و دستگیر کند؟ چطور حکومتی به خود جرأت می دهد به یک هواپیمای مسافربری با ۱۷۶ سرنشین (پرواز شماره ۷۵۲ هواپیمای اوکراینی) که همه جان سپردند، شلیک کند بدون اینکه عواقب مجازات بین المللی آن را بپذیرد؟ در مواجهه با اعتراضات مردم ایران، آخوندها (رهبران اسلامی) طبق معمول حقیقت را به گونه ای دیگر جلوه داده و عامل اعتراضات را به کشورهای دیگر مانند اسرائیل نسبت دادند. پس توجیه کردند که مردم سزاوار گلوله هستند. آن ها هرگز این اعتراضات را به عنوان حقی برای شهروندان ایرانی ندانستند.

این وقایع برای آن دسته از ایرانیانی که به هر دلیلی سرزمین و عزیزانشان را ترک کرده اند نیز دردناک و چالش انگیز بوده است. ورود به یک کشور جدید ترسناک است. واژه هایی چون تأسف، کابوس، طغیان و خشم، بار معنایی کافی برای توصیف احساسات آن دسته از ایرانیان را ندارد که در خارج از کشور زندگی می کنند و این خبرهای تلخ را در مورد سرزمینشان ایران، عزیزانشان، و پسرفت ناراحت کننده ای که در حال وقوع است می شنوند. با این وجود، مردم ایران، فارغ از اینکه کجای این کره خاکی زندگی می کنند، هرگز تسلیم نمی شوند. آن ها سختکوش و بلندپرواز بوده و دارای حسن نیت، اراده قوی و قابلیت های فکری زیاد هستند. بنا به گزارش MigrationPolicy.org، مهاجران ایرانی که در آمریکا زندگی می کنند، در سال ۲۰۱۹ دارای درآمد متوسط خانوار معادل ۷۹،۰۰۰ دلار در سال بودند که در مقایسه با درآمد متوسط خانوار آمریکایی که در سال ۲۰۲۴ به ۷۵،۰۰۰ دلار در سال رسید، بیشتر است. بخش قابل ملاحظه ای از خانوارهای ایرانی آمریکایی، تقریباً ۵۰ درصد، بالای ۱۰۰ هزار دلار در سال درآمد دارند (به گزارش PAAIA) و جزء ۲۰ درصد گروه های مهاجرینی هستند که بالاترین نرخ مالکیت کسب و کار را داشته و به اقتصاد ایالت متحده کمک می کنند. طبق مطالعات انجام شده توسط مؤسسه فن آوری ماساچوست، دانشمندان ایرانی که در ایالات متحده کار می کنند، مالک یا گرداننده حدود ۸۸۰ میلیارد دلار سرمایه در آمریکا هستند. این رقم مربوط به سال ۲۰۰۱ است و در حال حاضر، میلیاردها دلار بالاتر است. در میان این دسته از ایرانیان می توان از خانواده دارا خسروشاهی و پیشه ور نام برد. آن ها حاضرند به محض اینکه آخوندها کشور را ترک کنند، در ایران سرمایه گذاری کنند. به لحاظ تحصیلی ایرانی-آمریکایی ها برترند که این، مایه افتخار آن هاست. اکثر ایرانی-آمریکایی ها دارای تحصیلات عالی هستند، تقریباً ۶۰ درصد آن ها دارای حداقل مدرک کارشناسی و بیش از ۳۰ درصد آن ها دارای مدرک کارشناسی ارشد، دکترای حرفه ای و دکترای تخصصی هستند. بر اساس آمار سال ۲۰۲۰، این رقم برای آمریکایی های بالای ۲۵ سال ۳۷/۷ درصد بوده است.

اگرچه کلید موفقیت واقعی هم به لحاظ مالی است و هم به لحاظ روانی و درونی. این مسیر انقلاب بعدی ایرانیان است که امید است به همان سمت و سو برود.

این سؤال وجود دارد که اگر مردم ایران در حال حاضر هنوز تحت حکومت شاه ایران زندگی می کردند، میانگین درآمد سالیانه آن ها چقدر می بود؟

ایرانیان داخل کشور چقدر از درآمد بالقوه شان را به خاطر کمبود های ایجاد شده توسط حکومت فعلی از دست داده اند؟ حکومتی که ثروت مردم ایران را صرف جنگ و تخریب منطقه و همین طور صرف بمباران کل دنیا در پاسخ به ایدئولوژی بیمار اسلامی شان که ایدئولوژی زور، سلطه، و پرخاشگری روانی است، کرده است. حال چرا ایران مثل یک کشور ناتوان و عقب افتاده به نظر می رسد که قدرت خود در جذب بیشترین سرمایه های خارجی در منطقه را به کشورهای عرب همسایه باخته است؟ همه مردم ایران می دانند که بخش قابل توجهی از پولشان به جیب حکومتی ها، سرآمد آن ها آقای خامنه ای و پسران او با تریلیون ها دلار، می رود، یا برای فرزندان سران مملکت که در خارج از کشور زندگی می کنند ارسال می شود، و یا در کشورهای خارجی مانند کانادا، استرالیا، مالزی تا آمریکای میانه برای ملاها سرمایه گذاری می شود. پس

نتیجه گیری منصفانه ای است اگر بگوییم رفاه دسته ای از خانواده هایی که در حال حاضر معیشت نسبتاً خوبی در ایران دارند حاصل دارایی و یا ارث به جا مانده از نسل قبل تر و والدین آن هاست که در حکومت شاه به دست آورده بودند

البته در این اثنا دستاورد بزرگی حاصل شده است. افراد به لحاظ روحی و روانی قوی تر شده اند. آن ها خصوصاً زنان در مسیر دستیابی به بالاترین سطوح تحصیلی و دانش در بسیاری از زمینه های زندگی قرار دارند. خود واقعی، شهامت، اراده، و شناخت منبع استعدادهای درونی که با آن متولد شده اند، همگی در حال نمایان شدن است. این خود واقعی که سال ها به واسطه مذهب، آموزش و تربیت غلط، و ازدواج زود هنگام به کنار رانده شده بود، حال دارد در روشنی و آگاهی نمود پیدا می کند.

نسل جوان ایران نمی خواهند اشتباه نسل پدر و مادرهای خود را تکرار کنند. آن ها میبینند، می خوانند، حرف می زنند، مقایسه و فکر می کنند. آن ها "متفکر" بوده و مانند نسل پیش از خود فقط "چشم بسته باور کننده" نیستند. آن ها به این رژیم و به اسلامی که با دروغ، فریب، دزدی، قتل، و تظاهر پیش برده شده است پشت کرده اند. این حکومت بهترین منبع بیداری فکری را برای مردان و زنان جوانی فراهم کرده است که حالا ذهن خود را باز کرده و پذیرای افکار و عقاید نو هستند. آن ها موفقیت خود در این گذر در رسیدن به آزادی را مدیون دانش هستند - آزادی از شکنجه روحی سنتی و طولانی مدت که طی سال ها آموزش و فعالیت های مذهبی در ذهن والدین آن ها جا داده بودند.

آیا این رژیم می داند که چطور اقدامات آن ها در واقع به ضرر خودشان تمام شد؟ که چطور غیرصادقانه ترین اعمال مذهبی را به مردم ایران و کل دنیا نشان دادند؟ و چطور متوجه نیستند که دروغ به یک ملت باهوش فقط یک توهین اجتماعی است. البته به نظر نمی رسد که ملاها این قدر با هوش باشند که این روابط را تشخیص بدهند زیرا آن ها کوتاه فکر، متحجر، و بیمارانی روانی هستند که تنها بر دزدی و دروغ تمرکز کرده اند.

آیا مردم می دانند که قدم بعدی چیست؟

در سایه وجود اینترنت که تأثیر بسزایی در انتشار اخبار داشته است، مردم بسیار آگاه شده اند. اما، ملاءهای ایرانی، بارها سعی کرده اند امکان استفاده از این منبع مفید، که به تأثیر آن کاملاً واقف هستند، را از مردم بگیرند. اما آن ها نتوانستند موفق شوند چون با زنان و مردان باهوشی روبرو بوده اند که به لحاظ روحی و معنوی به یکدیگر متصل بوده و به واسطه یک عامل یعنی داشتن یک سرزمین مشترک و عشق به آن به هم پیوند خورده اند. مردم از طریق اینترنت، با برنامه هایی نظیر فیس بوک، انواع اطلاعات و پیام ها را برای انتشار، وابستگی، احترام، محبت، و عشق به یکدیگر ارسال می کنند، همانطور که در کتاب من، تحول خود آگاهی (The Evolution of Consciousness) بررسی می شود که چطور افراد در واقع از نظر روحی و روانی به هم وصل هستند. بر اساس مطلبی که توسط کاربران فیس بوک منتشر شد، نیکولا تسلا، آینده پژوه و مخترع و مهندس برق صربستانی-آمریکایی که در سال ۱۸۵۶ میلادی متولد شد، معتقد بود "هر موجود

زنده مانند موتوری است که به چرخ دنده های جهان هستی متصل است." این خصلت در وجود ایرانیان عمیقاً سر مایه گذاری شده است. آن ها فقط باید آگاهی خود را نسبت به این سرمایه بزرگ در دل خود زنده نگه دارند، حتی اگر بخاطر درد و رنجی که انقلاب اسلامی به آن ها داده است، ارتباط خود را با آن موقتاً فراموش کرده باشند.

اگر چه تأثیرات منفی این انقلاب و درد و رنجی که به مردم وارد آورده است دلم را به درد می آورد، ولی نتایج مثبت آن که در صفحات بعد راجع به آن بیشتر توضیح می دهم بینهایت رضایتبخش و امیدوار کننده است.

این روز ها زیاد می شنویم که همه انتظار دارند مردم از خانه ها بیرون آمده و از حق خود در مقابل رژیم دفاع کنند. این انتظار گرچه به حق ولی بالاتر از توان فعلی مردم به نظر می رسد. این مردم بارها اعتراض کردند و با گلوله رژیم روبرو شدند. سردمداران این رژیم که در حمله دوازده روزه اسرائیل و آمریکا به ایران با نهایت بی عرضگی در سوراخ ها مخفی شدند، زورشان فقط به مردم بی گناه رسیده و نه تنها عرضه تأمین نیازهای اولیه آن ها مثل آب و برق را ندارند، بلکه از روش بربریت، خشونت و جلوگیری از دسترسی مردم به ارتباطات و اینترنت استفاده می کنند. این خشونت ها و ایجاد ترس در مردم عزیزم، من را یاد پدیده درماندگی آموخته شده یا "Learned Helplessness" می اندازد. در دهه ۱۹۶۰ مارتین سلیگمن و همکارانش، به میمونی که در قفس در بسته ای قرار داشت شوک الکتریکی وارد کردند. این شوک ها میمون را به عکس العمل درد و سر و صدا واداشت. وقتی مارتین به دادن شوک الکتریکی ادامه داد، میمون به تدریج تسلیم شد، چون یک حالت درماندگی در آن میمون ایجاد شده بود. سؤال این است که تا چه حد گردانندگان حکومت اخوندی اسلامی برای بقاء خود می خواهند از مردم این کشور سوء استفاده کنند و تا چه حد برای مردم، قدرت مقاومت و مبارزه باقی مانده است. البته ما همه می دانیم که دامنه قدرت درونی و روانی مردم ایران بی اندازه است.

معنویت و عرفان که ریشه در شرق و ایران دارد، بسیار مورد توجه و بررسی جستجوگران آمریکایی قرار گرفته است. کتاب ها و مقالات بیشماری در خصوص تمایل غرب به یادگیری و تمرینات معنویت منتشر شده است. برای نمونه، می توان از منابع زیر نام برد. صور عشق: حافظ و شعرای شیراز (دیک دیویس ۲۰۱۲)، حکمت حافظ (دنیل لندینسکی ۱۹۹۹)، سعدی شیرازی (محمد جعفری ۲۰۱۷)، گلستان سعدی، باغ گل رز (الن ویلسون ۱۹۱۳)، خیام (علی دشتی ۲۰۱۲)، جلال الدین رومی: حکمت رومی (کلمن بارکز ۱۹۹۵)، رومی و قربانی قلب در راه کاوش عشق (جین هوستون ۱۹۸۷)، تدریس توسط مولانا رومی - داستانی از عشق و روشنائی معنوی (فرید مستمند ۲۰۲۴)، و کتاب رومی برای کودکان، شعر عشق و خوشی (راشین خیریان و امید آرابیان ۲۰۲۴). بیشتر این کتاب ها از زبان فارسی به انگلیسی ترجمه شده اند و مطالبی را درباره ماهیت زندگی که با هوش و عشق هستی احاطه شده است ارائه می دهند. بسیاری از ایرانیان دوست داشتنی، ویدئوهایی را به زبان فارسی از صفحات بیشمار ادبیات ایران تهیه کرده و به اشتراک گذاشته اند تا پیام های آن ها را زنده نگه دارند، به نحوی که مناسب ایرانیانی که خارج از ایران زندگی می کنند نیز باشد. از میان آن ها می توان از پادکست راک (Rock) و آبانگان ایران نام برد که درباره مردان و وقایع بزرگ تاریخی صحبت می کنند. همچنین شنیدن داستان های شاهنامه فردوسی با صدای خانم مرضیه در برنامه "قصه گو" که با همکاری شادی و امین تهیه می شود بسیار شنیدنی است. علاوه

بر این، کلاس های متعدد یوگا نیز در سراسر آمریکا برگزار می شود که اگرچه بعضاً توسط افراد مبتدی تدریس می شود، ولی با استقبال گسترده مردم روبرو شده است.

همچنین آثار نویسندگان معاصر ایرانی مانند فروغ فرخزاد، سیمین بهبهانی، صادق هدایت و سهراب سپهری در میان ایرانیان رایج بوده و به زبان انگلیسی برای آمریکایی ها ترجمه شده است. قطعه ای از نوشته های مولانا که توسط بارکز کلمن در سال ۱۹۹۵ به انگلیسی ترجمه شده است، نسخه اصلاح شده آن در سال ۲۰۱۳ حدود ۷۰۰ هزار جلد در ظرف چند ماه در آمریکا فروش رفت (حکمت رومی اصلی Essential Rumi).

در میان مطالب پند آموز بسیار زیادی که در ادبیات غنی ایران می توان یافت، این جمله از سهراب سپهری، شاعر معاصر ایرانی، که "زندگی، راز بزرگی است که در ما جاریست" بسیار تحسین برانگیز است. سهراب آثار شمس تبریزی را بسیار مطالعه می کرده است.

اما تفاوت میان عرفان و مذهب چیست؟ و چرا من ایرانیان را به آگاهی از عرفان به عنوان مسیری به سوی انقلاب بعدی و فکری آن ها دعوت می کنم، حالا که آن ها به یکی از افراطی ترین و خطرناک ترین دین های دنیا پشت کرده اند؟

در عرفان، "انسان" از هستی نشئت می گیرد و روی زمین یا بهتر بگوییم بهشتی که خدای عالم رحمت و بخشش بی پایان خود را بر آن گسترانیده است زندگی می کند. انسان، آزادی عمل کامل دارد. خداوند انسان را کامل آفریده است. او همه مردم را با یک فرمول یکسان خلق کرده و تمام منابع و قدرت لازم برای یک زندگی مستقل از خودش را به آن ها عطا کرده است. منشأ زندگی، یعنی "حیات" (spirit) که خداوند به انسان بخشیده است، تا لحظه ای که به آن احتیاج دارد در وجودش جاری است. بنابراین خداوند بی قید و شرط می بخشد و دوست می دارد. انسان در نیات و اعمال خود حق انتخاب دارد (کارما) و نتیجه و پیامدهای ناشی از آن ها را پیش بینی کرده و می پذیرد (تقدیر).

در ادیان، بهشت جایی در آسمان است که انسان بعد از ترک زمین آن را می بیند. شما باید بر روی زمین سخت بکوشید تا از قوانین ایجاد شده توسط هر دین پیروی کنید تا بعد از مرگ به بهشت بروید و از نعمات آن استفاده کنید. در مذهب، خدا پیوسته نظاره گر شماست. او به طور مرموزی تک تک شما را زیر نظر گرفته تا اعمال تان را ثبت کرده و نهایتاً تصمیم بگیرد که شما بعد از مرگ به بهشت بروید یا به جهنم. با توجه به اینکه تعاریف خوب و بد در میان ادیان مختلف متفاوت است این باعث ایجاد سردرگمی زیادی در میان افراد برای زندگی روی زمین شده است. چرا که تعاریف خوب و بد به مرور زمان و در هر دین تغییر کرده است. بنابراین، ادیان باعث جدایی میان افراد می شوند حتی افرادی که به یک دین واحد معتقدند، چرا که در بسیاری از دین ها، فرقه ها و تقسیمات متعددی نیز هست. برای مثال دین اسلام دارای دو فرقه اصلی سنی و شیعه است. اعضای این فرقه ها، علاقه ای به یکدیگر ندارند و این امر اغلب منجر به دشمنی زیاد و عداوت میان آن ها شده است.

در عرفان، انسان یک "جستجوگر" (Seeker) است. یعنی، انسان برای کشف حقیقت تفکر می کند. رویکرد او درونی و فردی برای دریافتن ارتباط انسان با جهان هستی (قانون یا هوش هستی) است. ما اتفاقات بیرونی و درونی را مقایسه می کنیم، به چالش می کشیم، می پذیریم، و یا رد کنیم تا به آگاهی برسیم. ممکن است متوجه شویم که همه چیز در خارج از وجود ما و در محیط تغییر می کند، و اینکه ما در دنیایی که خود پیوسته در حال تغییر است تغییر می کنیم. اما شما سرانجام به حقیقت دست پیدا می کنید، زیرا تنها یک حقیقت واحد وجود دارد و همه انسان ها به همان نقطه از دستیابی به حقیقت می رسند.

در دین، انسان یک "ایمان آورنده و معتقد (Believer)" است. او معمولاً دین را به تبعیت از والدین و نه به انتخاب خود می پذیرد و اعتقادات مذهبی را که از کودکی به پیروی از آن ها تکلیف شده است، به مرور باور کرده و به آن ها ایمان می آورد. این اطلاعات مانند هر امر یاد گرفته شده در دوران کودکی، در مغز او برنامه نویسی شده و در ذهن ناخودآگاهش جای می گیرد. بعدها این اطلاعات به طور خودکار و از روی عادت در طول زندگی اش تکرار می شود. اگر انسان به آنچه در کودکی به او یاد داده شده است شک کند، در بزرگسالی با حس گناه، شرم، و ترس مواجه می شود. فرد باید چیزی را که دین او به آن امر کرده است بدون هیچ شفافیتی درمورد حقیقت آن، باور کند و در غیر این صورت، گویی آن دین را نپذیرفته است.

در طول تاریخ، ادیان نقش مهمی در آمیختن با سیاست داشته اند که از دیدگاه سکولار، مانعی برای دموکراسی بوده و باعث جنگ و درگیری بسیار میان ملت ها شده اند.

در عرفان، همه افراد به یک منبع متصل هستند، و آن منبع، کائنات است. به عنوان مثال، حتی زمانی که ناراحت هستید، نیاز به تنفس هوایی دارید که درختان تولید می کنند. اما درختان خود به آب و خاک احتیاج دارند. آن ها همچنین به نور و گرمای خورشید نیاز دارند، گرمایی که بدون آن، زمین در مدت زمان کوتاهی به یک گوی یخی تبدیل خواهد شد. بنابراین شما برای زنده ماندن، در هر لحظه از زندگی تان در حال تبادل با انرژی هستی هستید. از این منظر، شما تداوم جهان هستی روی زمین هستید. بنابراین، خدا وظیفه ای را در وجود ما نهاده است و آن درک و قدردانی از برابری همه ما در آفرینش هستی است. باساوانا، عارف هندی، به نحو شایسته ای بدن را "معبد متحرک" می نامد که این اصطلاح در کتاب مهندسی درون (Inner Engineering، سادگورو، ۲۰۱۶، ص ۹۰) ذکر است. به خاطر داشته باشید "هر چه انسان زمان بیشتری را صرف پرستش خدایان دروغین کند، زمان کمتری را می تواند صرف پرستش خدای واقعی کند." (آیزاک نیوتون، قانون جهانی جاذبه نیوتون)

این سؤال هنوز باقی است که در این نقطه از تاریخ چه راه حلی برای مردم ایران وجود دارد؟ من می خواهم اطمینان حاصل کنم که پیام خود را درباره عرفان به وضوح منتقل می کنم که این انقلاب فکری بعدی برای مردم ایران خواهد بود. پیشنهاد من دنبال کردن مسیری است که همه ایرانیان و اصلاً همه انسان ها در آن سهیم هستند و در اصل آن با هم

برابرنند. تنها یک خدا وجود دارد و آن انرژی هستی است که در همه ما در جریان است. بنابراین یک قانون خلقت برای تمام بشر وجود دارد، آن هم برابری است. در نتیجه مردم ایران می‌بایست تنها به هوش و توانایی‌های درونی خود متکی باشند و از عشق بی‌قید و شرطی که از ذات الهی سرچشمه گرفته و به طور برابر در درون همه آن‌ها جاری است بهره‌جویند.

شما "خود" مورد نیاز هستید. راه حل شما، قدرت درونی شما، انرژی حیات که در درون همه شما به طور یکسان جاریست. این تداوم هوش جهانی ازلی است. آن موقع است که احتمال دمدمی مزاجی و دهن بینی کاهش می‌یابد و صفاتی چون خوداتکایی، خودآگاهی، خود ساختگی، و خود شکوفایی که قبلاً پنهان گردیده بود آشکار می‌شود. این انرژی از بین نمی‌رود و هرگز از بین نخواهد رفت. شما درمی‌یابید که مردم را به عنوان انسان قضاوت کنید و اینکه همه شما ذاتاً برابر هستید، صرفنظر از اینکه چه اتومبیلی سوار می‌شوید و در چه خانه‌ای زندگی می‌کنید. شما می‌توانید مدل مو، رنگ عینک، و طرح لباس خود را انتخاب کنید اما هیچ تفاوتی در انرژی حیات که در درون شما، و دوستان، اعضای خانواده و همسایگان تان دقیقاً به یک صورت در جریان است ندارد. از این بُعد، شما با هر فرد دیگری که در خیابان راه می‌رود برابر هستید. نیاز شما به زندگی یکسان است. نیاز شما در کل به آب و غذا دقیقاً یکسان است. چیزی که یکسان نیست ذائقه شماست، ممکن است طعم برنج و قرمه سبزی را بیشتر از اسپاگتی دوست داشته باشید. برای درک این حقایق، وارد مقوله عرفان و مفاهیمی چون برابری، عشق، و توجه می‌شوید که بخش بسیار اساسی وجود شماست. وقتی شما دوست می‌دارید، نمی‌توانید همزمان متنفر باشید و از احساسات و عواطف خود-آسیب رسان دور می‌شوید. فقط لازم است آگاهی خود را نسبت به این واقعیت افزایش دهید. ابزار این کار، مدیتیشن و یوگا است (کتاب "چه عواملی زندگی شما را کنترل می‌کند: تحول خود آگاهی"، افی میری، ۲۰۲۳). برای افزایش آگاهی از خودتان، می‌توانید از کتاب "آموزه‌های رومی" نوشته دکتر فرید مستمند کمک بگیرید که در آن در خصوص کشف خود و رشد فردی بحث شده است. وی در مورد دو بخش از وجود ما صحبت می‌کند. بخش اول، "خود خیالی" است که بیشتر بر اساس چیزهایی که در طول زندگی آموخته ایم شکل گرفته است. این بخش ارتباط زیادی با برداشت‌ها و تعریف‌ها از عوامل مهم در زندگی دارد. بنابراین، این "خود"، برگرفته از عوامل محیطی است. این بُعد از ما قابل تغییر است، چرا که با محیط تغییر می‌کند. بنابراین، ثباتی نداشته و شفاف نیست. برای رسیدن به خوشحالی واقعی شما نمی‌توانید به این "خود" تکیه کنید. تنها می‌توانید آن را بپذیرید. خود دوم، "خود واقعی" است. خودی است که به انرژی هستی یا هوش هستی متصل است. این "خود" ثبات داشته و دائمی است. این خود، عشق خالص است. بنابراین تغییر نمی‌کند. عشق به مرد یا زن نیست. عشق به این غذا و آن غذا و به این رنگ و آن رنگ نیست؛ بلکه جریان و حس عشق بدون هیچ وابستگی و نیازی بوده و برای همه ما یکسان است.

مردم ممکن است بگویند که درگیر و گرفتار تأثیرات دردناک اقدامات فعلی رژیم هستند. و اینکه مجبورند برای تأمین نیازهای اولیه خود مانند غذا و دیگر ضروریات زندگی مانند آب و برق بجنگند. حال تحت این شرایط فکری و روحی چطور

می توانند به اندازه کافی اعصاب خود را آرام کرده تا به درون خود توجه کنند. این ها همه درست است ولی هنوز پاسخ در رسیدن به حالت آگاهی از نقاط قوت درونی با مدیتیشن است. می توان این حالت را نوعی تمرکز و توجه به توانایی های ذخیره شده در درون خود برای یافتن امید در گوشه ای از آن دانست. پرسش این است که چطور خشم، اضطراب، پشیمانی، و انتقام می تواند راه حل باشد؟ اگر مردم بخواهند مانند رژیم که نمونه خشونت و بی عدالتی است نباشند، باید احساسات متفاوتی را به کار گیرند و به ذات عشق و محبتی که با آن متولد شده و از خداوند یا همان انرژی هستی هدیه گرفته اند متوسل شوند. میدانیم که گاهی خشم، خاطرات تلخ، شکست اعتماد، و نگرانی غالب می شود ولی مردم امیدوارانه نفس عمیقی می کشند و دوباره به تلاش خود ادامه می دهند. خشم و دیگر انرژی های منفی شما را از درون می خورد و فرسوده می کند. به اعتقاد برهما کوماریس^{۱۸} که بر پایه رویکردی غیر مذهبی است "شما می توانید با تغییر خودتان، دنیا را تغییر دهید". زمانی که عشق و محبت می ورزید، از چهره، نگاه، افکار، و همین طور تک تک ۳۶ تریلیون سلول موجود در بدن شما انرژی مثبت ساطع شده و به دیگران منتقل می شود که این خود باعث رضایتمندی شما می شود.

حال نظری بیندازیم بر اعتقادات جین هیوستون^{۱۹} که در کتاب "چه عواملی زندگی شما را کنترل می کند: تحول خود آگاهی، ۲۰۲۳" به آن اشاره کرده ام. کتاب او تحت عنوان "جستجوی معشوق: سفرهایی در روانشناسی مقدس" که در سال ۱۹۸۷ منتشر شد، بسیار به لحاظ فکری به من کمک کرد. دکتر جین هیوستون، درباره سفر پرشور مولانا جلال الدین رومی و جستجوی او برای معشوقش یعنی شمس تبریزی که هر دو از عرفای ایران در قرن ۱۳ هستند، صحبت می کند. جین در حالی که از سفر روحی رومی در شگفت است، می گوید "رنج آدمی، راز تحول اوست" (ص ۲۰۵). او می گوید از خود بپرسید "اگر از این لحظه به بعد درد و رنج را وسیله ای برای تزکیه و پالایش روح بدانید، زندگی تان چه شکلی به خود می گیرد."

بیابید کمی در خصوص عقیده جین تأمل کرده و در مورد رابطه بین رنج هایی که مردم به واسطه این انقلاب متحمل شدند و همین طور تزکیه و پالایش روانی و عاطفی آن صحبت کنیم - انقلابی که خشن ترین صحنه از اعمال مذهبی و تضادهای روانشناختی حاکم بر افکار ایرانیان در طول قرن ها را به تصویر کشید. حال آیا می توان به کمک عرفان از تأثیرات منفی این باورهای مذهبی غلط گذر کرده و به آسایش فکری و روحی رسید؟ این بدان معناست که رنجی که برای مردم ایران اجتناب ناپذیر بوده است وسیله ای می شود تا با آن خوی و سرشت خود را از نو بسازند. دستیابی به این موضوع موفقیت بسیار بزرگی است، اگر به میزان دستاورد آن توجه کنید. به این معنا که رنجی که به واسطه خرافات دینی تحمیل شده است، به یک نیروی سازنده، امیدبخش، شادی آور و حلال مسائل تبدیل می شود. جایی در جریان این پاکسازی و پالایش، انسان ممکن است با ویژگی های فوق بشری خود روبرو شود و متوجه شود که "انسان در واقع موجودی مافوق و برتر است". همانطور که سادگورو، گورو معاصر هندی، به آن اشاره کرده است.

¹⁸ Brahma Kumaris

¹⁹ Jean Houston

مدیتیشن یک حالت خود-راهبر از آگاهی در مغز، ذهن، بدن، و رفتار است. یوگا نیز از طریق تنفس عمیق و آرام و برخی حرکات طراحی شده برای فعال کردن اعصاب مربوط به آرام سازی، ذهن و بدن را به هم پیوند می دهد (نظریه پلی واگال^{۲۰} و عصب واگ، دکتر استفان پورگز^{۲۱}، ۲۰۱۱). این منابع در درون شما هستند و شما با آن ها کامل به دنیا آمده اید. در واقع این محیط است که از طریق یادگیری نادرست و تفکر منفی باعث نقص آن شده است.

مدتی خود را از تکرار و درگیری با عناصر محیط بیرونی رها کنید و توجه تان را از هر چیز و هر کس و هر جایی مربوط به فعالیت های روزمره تان بگیرید. با تمرین خودآگاهی، در مدت کوتاهی در روز خود را از قید ذهن ناخودآگاه آزاد کنید. نگران نباشید، محتوای ذهن شلوغ ناخودآگاه شما هیچ جا نمی رود و محکم در مغز شما جای گرفته است. در واقع ابتدا می بایست تمرین کنید که محتوای ذهن ناخودآگاه خود را رها کنید. زیرا ذهن ناخودآگاه شما اغلب توجه شما را دزدیده و به محتوای پر خود معطوف می کند. می توانید پادکست دکتر امین منصوری با آنوشا را در مورد مدیتیشن عملی گوش کنید، یا به سخنان دکتر هوبرمن^{۲۲}، استاد عصب شناسی و چشم پزشکی دانشگاه استنفورد در مورد چگونگی تأثیر مدیتیشن مبتنی بر علم (۲۰۲۲) در پادکست آزمایشگاه هوبرمن شماره ۹۶ گوش دهید. همچنین می توانید به صحبت های دکتر رشید کاکاوند درباره ادبیات ایران و عرفای ایرانی گوش دهید. پادکست های رخ نیز بسیار مفید هستند.

هنگامی که مدیتیشن انجام می دهید، وارد حالت خودآگاهی می شوید. در یوگا توجه شما به بدن فیزیکی تان معطوف است و در آن ذهن و بدن یکی می شود و شما جریان حیات را در درون خود حس می کنید. این درک از جریان زندگی در درون شما، با حواس شما صورت نمی گیرد. در واقع این حالت، آگاهی از ذهن تان و حضور شما در لحظه است.

وقتی این حالت ادامه می یابد، قلب تان منبسط می شود، مراکز مغزتان به هم متصل می شوند و لبخند رضایت بر چهره شما می نشیند. به تنفس عمیق تان توجه می کنید و متوجه می شوید که با زمین، یعنی جایی که هوا از آن می آید، در تعامل هستید. شما این فرصت را به خود می دهید که متوجه شوید مادر زمین، سرچشمه انرژی است که درون شما جریان دارد. احساسات منفی می روند و به جای آن ها احساسات خوب و مثبت درون ما جریان پیدا می کند. کودک پاک و شاد درون تان، بازی می کند (دکتر جو دیسپینزا، پادکست ۲۰۲۲، گشودن چاکرای چشم سوم برای بیداری معنوی - فعالیت غده صنوبری در مغز)

در این حالت خودآگاهی در یوگا و مدیتیشن، بسیاری از مواد شیمیایی بدن افزایش می یابد و هورمون های اندورفین، سروتونین، و اکسی توسین آزاد شده و وارد جریان خون شما می شود. این ها منابعی هستند که از پیش در درون شما وجود داشته اند اما شما به دلیل مشغول بودن به مسائل ذهن ناخودآگاه و اتفاقات جدید زندگی باعث به خواب رفتن آن

²⁰ Polyvagal Theory

²¹ Stephen Porges

²² Huberman

ها شده بودید. در عوض در پاسخ به این مسائل و اتفاقات تکراری، بدن کورتیزول ترشح می کند که خود باعث ترشح مواد شیمیایی مضر می شود که بر احساسات، سلامت، و خواب شما تأثیر می گذارد.

زمانی که مشغول یوگا یا مدیتیشن می شوید، جسم و روح به هم پیوند می خورد. از بندگی و اسارت آزاد شده و به رهایی می رسید. از محدودیت به بی انتهای، و از خود به ذات و تمامیت انرژی هستی می رسید.

این ذهنیت را از خود دور کنید که " برای مدیتیشن وقتی ندارید " و اصلاً فکر نکنید که مدیتیشن ماهیت مذهبی دارد. خیر، دنیایی با هم تفاوت دارند. نگوئید که مشغله دارم. در واقع ذهن شماست که مشغول تکرار مداوم خود است، پروسه ای که اغلب به آن نشخوار فکری می گویند - مشغولیت به چیزی که "اعتیاد روانی" نام دارد. زمانی که مدیتیشن انجام می دهید، انرژی مثبت خود را افزایش می دهید تا به حل وقایع تکراری و روزمره زندگی تان کمک کنید. درست است که باید مشکلات بی پایان زندگی را حل کنید، رقابت کنید، و پیروز شوید. اما هرگز انرژی مثبت و زیبایی را که حاصل تفکر مثبت، شیمی خوب، و احساسات زیبا بوده و منجر به بارآوردگی مثبت بیشتری می شود، از دست ندهید (لوئیز هی: تو خوب خواهی شد. بگذارید این حرف ها شما را در روزهای سخت نگه دارد، به سوی روشنایی^{۲۳}، ۲۰۰۸)

در نظر داشته باشید که برخی دانشمندان و پژوهشگران آمریکایی روی مقوله "زندگی درونی" کار می کنند. آن ها به طور سیستماتیک ارتباط بین ذهن و بدن را اندازه گیری کرده اند. دکتر دیپاک چوپرا، متخصص غدد و نویسنده ۸۰ کتاب در مورد انسان و بشریت، یوگا و مدیتیشن را آینده پزشکی می بیند.

دکتر جو دیسپینزا، بر نقش شکرگزاری نسبت به آنچه که هستید در مدیتیشن تأکید داشته و معتقد است این کار می تواند ما را تغییر داده و به واقعیت مطلوبمان متصل کند و اختلالاتی را که به واسطه فعالیت های سیستم عصبی سمپاتیک ایجاد شده است را درمان کند ("حالت مبارزه یا فرار" از انجام این کار به آن کار، بیش از حد درگیر شدن روی این و روی آن). او در یادگست خود با عنوان (چگونه ذهن ناخودآگاه خود را برنامه ریزی کنیم تا آینده رویایی مان را به واقعیت تبدیل کنیم" به تفصیل در مورد درمان از طریق قدردانی صحبت می کند.

دانشمندان غربی متخصص در زمینه پزشکی، عصب شناسی و روانشناسی با افزایش آگاهی در مورد نیاز به رابطه دائمی و ابدی میان انسان و جهان، به تحقیقاتی عینی در خصوص رابطه بین بدن، ذهن و مغز انسان پرداخته اند. آن ها متوجه شدند که یوگا و تکنیک های تنفسی، علم بدن هستند. مدیتیشن، آگاهی بدن از توانایی های درونی اش است. و بدین

²³ Louise Hay: You're Going to Be Okay. Let These Words Hold You on Hard Days, Towards Light

ترتیب، پذیرش روح (Spirit) توسط علم صورت گرفت. (دکتر بسل ون در کولک^{۲۴}، ۲۰۱۴؛ دکتر بروس لیپتون^{۲۵}، ۲۰۰۵؛ دکتر ریک هانسون^{۲۶}، ۲۰۱۱؛ دکتر جو دیسپنزا^{۲۷}، ۲۰۱۹؛ و دکتر استفان پورگز، ۲۰۱۱ و بسیاری از دانشمندان دیگر).

بروس لیپتون در کتاب زیست شناسی اعتقاد^{۲۸} در مورد مبانی فیزیک کوانتوم صحبت می کند. او در صفحه ۹۷ این کتاب یک تعریف ساده از ریچارد کان هنری، فیزیکدان دانشگاه جان هاپکینز^{۲۹}، بیان می کند. به اعتقاد او "جهان غیر مادی بوده و روحی و معنوی است". گرچه ورود به عرصه فیزیک کوانتوم کار ساده ای نیست و هر چقدر بیشتر تأمل می کنم بیشتر گیج می شوم، اما یک چیز را در این زمینه یاد گرفته ام، فیزیک کوانتوم در مورد میدان انرژی، ارتعاش و زیست شناسی صحبت می کند. این موضوع، درک آن را ساده تر می کند و برای هدف این نوشتار کافی است. مکس پلانک^{۳۰}، فیزیکدان آلمانی و بنیان گذار انجمن پیشرفت های علمی مکس پلانک، می نویسد "آگاهی، یک مقوله اساسی و بنادین است. از نظر من همه موضوعات برگرفته از آگاهی است. هر چیزی که درباره آن صحبت می کنیم، و هر چیزی که آن را موجود می پنداریم، نیازمند آگاهی و ذهن هوشمند است". (منبع: روزنامه آبرور^{۳۱} ۲۵ ژانویه ۱۹۳۱)

چرا معنویت و عرفان را به شما پیشنهاد می دهم؟ زیرا عشق، تنها حقیقت موجود است. عشق، گوهر وجود انسان است. زیبا و خوشایند است. شما این منبع را همیشه در وجود خود داشته اید. وقتی عشق می ورزید، دیگر نمی توانید متنفر باشید و از تمام احساسات ویرانگر رها می شوید. شما باید عشق را در درون تان زندگی کرده باشید تا اینکه بتوانید ارتعاش آن را به دیگران منتقل کنید. وقتی عشق می ورزید ذهن شما در جهت اهداف مولد و سازنده تری سوق پیدا خواهد کرد. شما از زندگی لذت می برید که این حق شماست.

بنابراین، بیایید واقعیت را بپذیریم. اوضاع همین است که می بینیم. رنج حاصل از آن، غیر قابل اجتناب است. هنگامی که این مطالب را می خوانید، ممکن است هنوز گرفتار این حکومت اسلامی شرم آور بوده و یا، اگر خوشبینانه نگاه کنیم و آن ها رفته باشند، همچنان متأثر از پیامدهای اعمال انتقام جویانه و ویرانی هایی که به جا گذاشته اند، باشید. ممکن است هنوز در خیابان ها با پلیس مواجه شوید که می خواهد شما را وادار به سکوت کند. بله، آن ها خود ساکت و در سوراخی مخفی شدند و زمانی که اسرائیل و آمریکا به کشور حمله کردند نتوانستند به درستی دفاع کنند، ولی هنوز زبانشان به حرف های پوچ دراز است. به هر حال، انتظار می رود که شما عصبانی، ترسیده و ناراحت باشید. اما چطور این احساسات

²⁴ Bessel Van Der Kolk

²⁵ Bruce Lipton

²⁶ Rick Hanson

²⁷ Joe Dispenza

²⁸ The Biology of Beliefs, 2005

²⁹ Richard Conn Henry

³⁰ Max Planck

³¹ Observer

درون تان می تواند به شما کمک کند که مشکلات را حل کرده و تغییرات مثبتی چه در حد شخصی و چه در سطح کشور ایجاد کنید. می دانم که خوشبینی سلاح مؤثرتری است.

آیا شاهزاده رضا پهلوی، یک انسان عارف واقعی نیست؟ آیا ما خوش شانس نیستیم که چنین بزرگ مردی به ما هدیه داده شده است، مردی که سراسر معرفت است و صبر و پایداری و عشق برای میهن و مردمش؟ ما می دانیم چرا. چون او در دامان شاه ایران و مادر قلب ها، فرح پهلوی، بزرگ شده است. او چیزی دارد که در همه ایرانیان مشترک است، یعنی محبت، یعنی اگر لازم باشد حاضرند حتی غذای خود را در دهان یکدیگر بگذارند. در یکی از مصاحبه هایش به زبان فارسی با مکس امینی از شاهزاده رضا پرسیده شد: "چطور با قضاوت های مردم برخورد می کنید وقتی آن ها بی انصافانه قردان پدرتان نبودند و برای او و خانواده اش این همه مشکلات ایجاد کردند؟" جواب شاهزاده رضا حیرت آور بود. او گفت: "من از مردم عصبانی نیستم. عشق من به کشور و مردمم فراتر از آن است که انرژی ذهنی ام را برای خشم و احساسات بدی مانند انتقام هدر دهم."

رضا پهلوی زندگی خوبی در واشنگتن دی سی دارد. او می توانست خود محور بوده و تنها از خانواده خودش محافظت کند. اما او اینطور سطحی فکر نمی کند. او مایل است به مردم ایران در این گذار کمک کند تا به آزادی و حق رأی دست یابند. او می داند که مردم تا چه حد به او نیاز دارند تا امنیت و قدرت را دوباره به این سرزمین چنان که در زمان پدرش بود برگردانند. او همچنین به خوبی می داند که چقدر به همکاری، باورها، و قدرت های فکری و عاطفی مردم نیاز است تا به جای هر منبع دیگری در جهان تنها به خود تکیه کنند و ایران عزیز را از نو بسازند.